

قابلیتهای بیشتری برخوردار خواهد بود.

نویسنده در پایان مقاله نتیجه می‌گیرد که در شرایط فعلی، کشورهای عربی نباید وارد تعاملات اقتصادی با اسرائیل شوند، زیرا چنین تعاملاتی به حضور اسرائیل در بازارهای منطقه و تسلط بر آنها کمک خواهد کرد و در نهایت منجر به تسلط اسرائیل بر همه کشورهای عربی خواهد شد.

ایران و خلیج فارس: گذشته و چشم‌انداز آینده

John F. Standish, *Persia and the Gulf; Retrospect and Prospect*, Surrey: Curzon Press, 1998, 214 pages.

دکتر اصغر جعفری ولدانی
استاد دانشگاه و محقق مسایل خاورمیانه و خلیج فارس

اسناد و شواهد تاریخی نشان می‌دهد که ایرانیان از سپیده دم تاریخ توجه ویژه‌ای به خلیج فارس داشته‌اند. به مدت چندین قرن بسیاری از دریا‌های کنونی خاورمیانه در زمره دریا‌های داخلی ایران بوده و در این میان خلیج فارس راه ارتباطی قسمت‌های مختلف امپراتوری ایران به شمار می‌رفته است. استندیش در مقدمه کتاب خود می‌نویسد: «اگر به مرزهای قدیمی ایران نگاه کنیم، چهار دریا شامل دریای سیاه، دریای سرخ، دریای خزر و خلیج فارس جزو دریا‌های داخلی ایران بوده‌اند.»

حتی نخستین دولتهای ایرانی در کناره‌های خلیج فارس شکل گرفته‌اند. پایتخت ایلامی‌ها که دیرینگی آنان به ۵ هزار

شایان توجهی که در آن زمان تازگی داشت،
نایل آمد.

در نظریه‌های ژئوپولیتیک معمولاً از
آلفرد ماهان به عنوان طراح استراتژی‌های
بحری نام برده می‌شود. در حالی که ۲۵ قرن
قبل از وی، دریاسالار هخامنشی، سیلاک،
پایه‌گذار این استراتژی بوده است. سیلاک
معتقد بود هر کشوری که بر سه منطقه کلیدی
و استراتژیک یعنی بحرین، عمان و یمن مسلط
باشد، بر جهان حکومت خواهد کرد. امروز نیز
پس از گذشت چندین قرن، ژان ژاک شرایبر،
نظریه پرداز معروف آمریکایی، می‌گوید هر
کشوری که بر شبه جزیره عربستان مسلط
شود، بر همه قاره اروپا مسلط خواهد بود.
طبیعی است که هر کشوری بر قاره اروپا مسلط
شود، بر جهان حکومت خواهد کرد.

به هر حال در راستای استراتژی
سیلاک، ایرانیان از هخامنشیان تا ساسانیان به
مدت چندین قرن استراتژی بحری خود را بر
تسلط بر این مناطق مبستنی ساختند و در
قسمت عمده این اعصار بر این نقاط
استراتژیک و کلیدی مسلط بودند.

در دوره اشکانیان نیز خلیج فارس و
سواحل دو طرف آن و جزایر آن جزو خاک ایران

تا ۴۵۰۰ سال پیش از میلاد می‌رسد، شوش
بود. شوش در آن زمان در کنار خلیج فارس
قرار داشت. زیرا بر اساس شواهد تاریخی،
کشتیهای اسکندر در سال ۳۳۰ قبل از
میلاد در شوش پهلو گرفته بودند. در دوره
ایلامی‌ها خلیج فارس و سواحل دو طرف آن
تا دریای عمان تحت حکومت آنها بوده است.
پس از آنکه دولت ماد تشکیل شد، حدود
قلمرو آن در جنوب به سواحل خلیج فارس
رسید. در دوره آنها، سواحل و جزایر
خلیج فارس جزو ساتراپ (استان) چهاردهم
بود که به آن دریگنانه می‌گفتند.

پس از مادها، هخامنشیان امپراتوری
پهناوری به وجود آوردند که خلیج فارس،
دریای عمان، دریای سیاه، دریای مدیترانه،
دریای سرخ و اقیانوس هند تحت حکومت
آنها بود. به دستور داریوش،
سیلاک دریاسالار هخامنشی، پس از
اکتشاف سواحل خلیج فارس، از تنگه هرمز
عبور کرد و پس از گذشتن از دریای عمان و
سواحل جزیره عربستان وارد دریای سرخ
گردید و از آنجا به مصر و سپس از طریق
دریای مدیترانه به لیبی رفت. وی که ۲۰۰
فروند کشتی زیر فرمان داشت به اکتشافات

بوده است. پارتیان بندرهای پررونقی در کرانه‌های شمالی و جنوبی خلیج فارس بنا کردند. آنها پیشرفت چشمگیری در کار دریانوردی داشتند و در راه حفظ راه‌های بازرگانی می‌کوشیدند. یکی از علل اصلی جنگ‌های ایران و روم این بود که رومی‌ها می‌خواستند با تصرف بین‌النهرین بر خلیج فارس یعنی کلید بازرگانی خاور دور تسلط پیدا کنند و کالاهای بازرگانی خود را از راه خلیج فارس که کوتاهترین فاصله دریایی بین روم و خاور دور بود، حمل کنند. اما اشکانیان جلو آنها را گرفته، اجازه نمی‌دادند غیر از ایران، کشور دیگری بر خلیج فارس - که در نظر آنان در حکم دریای داخلی بود - نفوذ پیدا کند. خلیج فارس قلب امپراتوری اشکانیان به شمار می‌رفت و تکیه‌گاه بحری، نظامی و بازرگانی آنها محسوب می‌شد.

در دوره ساسانیان، حکومت ایرانیان بر کرانه‌های جنوبی خلیج فارس بسیار استوار شد. ساسانیان شهرهای متعددی در سرزمینهای جنوبی خلیج فارس مانند بحرین، عمان و یمن بنا کردند. شاپور در بحرین شهری بنا کرد که به نام تن اردشیر نامیده شد. در زمان انوشیروان، ابرهه، سردار حبشی، یمن را

تصرف کرد. در نتیجه سیف بن ذی یزن، پادشاه فراری آن، از انوشیروان درخواست کمک کرد. انوشیروان نیز سپهد وهرز را در رأس سپاهی به یمن فرستاد. وی یمن را آزاد کرد و معدی کرب، پسر سیف بن ذی یزن، را به پادشاهی آنجا برگماشت و خود نیز در آن سرزمین اقامت گزید.

انوشیروان ساسانی همچنین برای استحکام بخشیدن به حاکمیت تاریخی ایرانیان بر کرانه‌های جنوبی خلیج فارس، سازمان حکومتی را دگرگون کرد و سازمان نوینی را زیر نظر دو طبقه از نظامیان و زمین‌داران به وجود آورد. آنان به طور مستقیم زیر نظر فرمان‌دار ایرانی مستقر در رستاق بودند. رستاق که هنوز در کشور عمان وجود دارد، مرکز حکومت ایرانیان در مازون (عمان) بود.

به طور کلی در تمام دوران هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان حاکمیت ایران بر سواحل دو طرف خلیج فارس و جزایر آن اعمال می‌شده است. خلیج فارس در تمام این دوران تاریخی به منزله دریاچه‌ای ایرانی بوده است؛ همان‌گونه که دریای مدیترانه روزگاری به عنوان دریاچه‌ای رومی

شناخته می‌شد. در این دوران نظم و امنیت ایرانی بر این پهنه آبی حکم فرما و در پرتو آن صلح و آرامش برقرار و تجارت و ارتباطات شکوفا و پویا بوده است.

از نظر تاریخی سندی که بیان‌گر سکونت عمده عرب‌ها در کرانه‌های جنوبی خلیج فارس در دوران پیش از میلاد باشد، در دست نیست و در تمامی این دوران، خلیج فارس جناح جنوبی امپراتوری پارس شمرده می‌شد. مهاجرت عرب‌ها به این منطقه اندکی پیش از ظهور اسلام آغاز شد. آنها هر چند به ظاهر برای مدتی کوتاه حکومت ایرانیان را بر این مناطق برافکنند، زمام تمام کارهای اداری و کشوری و تجارت داخلی و خارجی مانند گذشته در دست ایرانیان بود. تجارت و کشتی‌رانی در خلیج فارس نیز به همان شکل که در روزگار ساسانیان در دست ناخدایان و بازرگانان ایرانی بود، ادامه یافت.

به دنبال شورش خوارج که گروهی از سپاهیان علی بن ابی طالب (ع) بودند، خازم بن خزیمه، حاکم خراسان و قاینات، عازم این منطقه شد و پس از سرکوب خوارج نخستین دولت ایرانی پس از اسلام را در این منطقه تاسیس کرد که قلمرو آن سراسر

خلیج فارس و دریای عمان را در بر می‌گرفت. دومین دولت ایرانی به نام زنجیان و یا زنگیان در زمان خلافت بنی عباس در این منطقه تاسیس شد. بنیان‌گذار آن فردی از اهالی شهر ری به نام علی بن محمد معروف به صاحب الزیخ بود که پس از درهم شکستن بنیاد خلافت بنی عباس، سراسر خلیج فارس را تحت نفوذ خود درآورد. سومین دولت ایرانی به نام قرمطیان توسط فردی به نام قرمط، تاسیس شد. ناصر خسرو که در آن هنگام از سفر مکه باز می‌گشت و اوضاع را دیده بود، در این مورد نوشته است: «در حدود سالهای ۹۰۴ میلادی یک نفر ایرانی پس از یک سلسله جنگها، حساء، بحرین، عمان و یمن را متصرف شد و برای خود دولت بزرگی تشکیل داد.» قرمطیان حساء (استان شرقی عربستان واقع در کرانه‌های خلیج فارس و مرکز اصلی نفت این کشور) را به عنوان مرکز حکومت خود انتخاب کردند و آنجا را به صورت شهری بزرگ و زیبا درآوردند. قرمطیان سپس مکه را نیز متصرف شدند.

پس از آنها، آل بویه، اتابکان فارس و ملوک هرمز بر خلیج فارس و سرزمینهای جنوبی آن شامل عمان، بحرین، قطیف و حساء

حکومت کردند. عمان در آن زمان سرزمین بزرگی بود و تمام سرزمینهای امروزی واقع بین عمان کنونی و بحرین را در بر می گرفت. حکومت ملوک هرمز به این علت که پایتخت آنها، جزیره کوچک هرمز واقع در تنگه هرمز بود، به این نام معروف شده است. در آن زمان جزیره هرمز معروفیت جهانی داشت و مرکز تجارت شرق و غرب به شمار می رفت. حکومت هرمز با حمله پرتغالی ها برافتاد و آنها به مدت یک قرن جای ایرانیان را در سواحل خلیج فارس گرفتند.

با به قدرت رسیدن سلسله صفوی، به حضور پرتغالی ها خاتمه داده شد و دوباره سواحل دو طرف خلیج فارس و جزایر آن تحت کنترل ایرانیان درآمد. در زمان صفویه مرکز تجارت جهانی از جزیره هرمز به بندرعباس انتقال یافت. حکومت ایرانیان در این مناطق در دوره نادری نیز ادامه یافت. در زمان نادرشاه، عمان، مسقط، جلفار و بحرین تحت حکومت کارگزاران ایرانی بود. در دوره نادر نام جلفار به رأس الخیمه تغییر یافت که علت آن برافراشتن خیمه های نادری بود. هنوز آثار دوره نادرشاه از جمله تعداد زیادی توپ، در جاهای مختلف امارات خلیج فارس دیده

می شود. نادر به ایجاد نیروی دریایی در خلیج فارس اقدام کرد و بوشهر را پایگاه نیروی دریایی ایران قرار داد.

به این ترتیب از هخامنشیان تا افشاریه (به استثنای مدتی کوتاه در زمان حمله عرب ها و تجاوز پرتغالی ها) گستره قلمرو سرزمینی ایران کناره های شمالی و جنوبی خلیج فارس و حتی کرانه های دریای عمان را در بر می گرفت. در تمام این دوران طولانی تاریخی، امنیت سنتی ایران کسه به دور از راهزنی دریایی و خوی برده داری و مبتنی بر تجارت و عمران و آبادانی بود، بر این مناطق حکم فرما بود.

اما بعد از مرگ نادرشاه افشار در ۱۷۴۷، به تدریج از حضور و نفوذ ایران در خلیج فارس و سواحل جنوبی آن کاسته شد. همزمان قبایل عرب به کرانه های خلیج فارس مهاجرت کردند و به تدریج شیخ نشین های کویت، بحرین، قطر، ابوظبی، دبی، شارجه و رأس الخیمه شکل گرفت. در این میان شاخه ای از این قبایل به نام قاسمی ها در شارجه و رأس الخیمه مستقر شدند که به راهزنی، دزدی دریایی و برده داری روی آوردند. آنها امنیت منطقه را برهم زدند، تجارت

را مختل کردند و برده داری را گسترش دادند. با قطع تجارت، توسعه منطقه مختل گردید و خسارات زیادی از این ناحیه متوجه سراسر سواحل خلیج فارس شد. به دنبال آن انگلیسی‌ها در سال ۱۸۱۹ دزدان دریایی را قلع و قمع کردند و به نفوذ آنان در خلیج فارس پایان دادند. از این زمان انگلستان سلطه مطلق خود را بر خلیج فارس برقرار کرد و مانع از حضور و نفوذ برحق ایران در خلیج فارس شد. اما با خروج انگلیسی‌ها از خلیج فارس در سال ۱۹۷۱، ایران دوباره نفوذ خود را در خلیج فارس از سر گرفت.

این مقدمه‌ای بر حضور و نفوذ دیرپای ایران در خلیج فارس بود. دلیل طولانی شدن مقدمه این بود که نگارنده جای این مباحث را در کتاب مورد بررسی خالی دید. عنوان کتاب «ایران و خلیج فارس» چنین تداعی می‌کند که مباحث آن باید درباره حضور و نفوذ ایران در خلیج فارس از گذشته تا به امروز باشد، اما با مراجعه به فهرست کتاب و مطالعه آن، روشن می‌شود که این گونه نیست. به نظر می‌رسد که عدم طرح این مباحث در کتاب با دید غربی‌ها نسبت به حضور و نفوذ ایران در خلیج فارس هم خوانی دارد. از نظر غربی‌ها، ایران در طول تاریخ قدرتی بری بوده و با دریا بیگانه بوده است. امپراتوری‌های ایران مانند هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان و دولتهای ایرانی بعد از اسلام، همه بری بوده‌اند. به عبارت دیگر گسترش قلمرو ایران در خشکی بوده و ایران هیچگاه یک قدرت بحری نبوده است. این ادعا با واقعیات تاریخی که شرح آن گذشت، مطابقت ندارد.

از این اشکال اساسی کتاب که بگذریم، مطالب کتاب پراکنده و فاقد نظم و پیوستگی لازم است. علت آن است که کتاب مجموعه‌ای از مقالات نویسنده است که پیش از این در نشریات مختلف منتشر شده و نویسنده در مقدمه خود به این نکته اشاره کرده است. کتاب دارای یک مقدمه و ۸ فصل است. در مقدمه کتاب آمده است: «قسمت اول آن به تاریخ ایران از زمانهای قدیم تا این اواخر اختصاص دارد. این قسمت برای ایجاد زمینه‌ای نسبت به چشم انداز آینده، ضروری بوده است... تاریخ ایران کامل نیست مگر اینکه روابط آن با خلیج فارس روشن شود.» اما در واقع این گونه نیست و مطالب مربوط به تاریخ ایران هیچ گونه ارتباطی با خلیج فارس ندارد. مهمتر آنکه بر خلاف ادعای نویسنده

هیچ گونه زمینه ای را برای ورود به بحث خلیج فارس ارایه نمی دهد. نگاهی به فصول کتاب این موضوع را به خوبی روشن می کند.

پنج فصل اول کتاب درباره تاریخ گذشته ایران است. عناوین این فصول به ترتیب «زمان و مکان»، «دروازه های خزر»، «نفوذ ایران در حکومت مغولی هند»، «شیعه و صوفی» و «کویر لوت» است. مباحث مطروحه در این فصول ارتباط چندانی با خلیج فارس ندارد. اما ۳ فصل آخر کتاب مربوط به خلیج فارس است. عناوین این فصول به ترتیب بریتانیا و خلیج فارس، بحرین و ادعای ایران و جنگ ایران ۱۸۵۶-۵۷ است. در فصل مربوط به بریتانیا و خلیج فارس یا فصل ششم، نویسنده حضور و نفوذ بریتانیا را در طی سه قرن ونیم در خلیج فارس مورد بررسی قرار می دهد. وی در ابتدای این فصل می نویسد:

«از زمانهای دور تا کنون خلیج فارس قلب خاورمیانه بوده و ارتباط دریایی بین سرزمینهای واقع در خشکی و اقیانوسها را برقرار می کرده است.» در این فصل ابتدا نویسنده چگونگی حضور بریتانیا را در خلیج فارس شرح می دهد و می گوید که بریتانیا در سراسر قرن شانزدهم میلادی تلاش

می کرد تا از طریق روسیه و دریای خزر با شرق روابط تجاری برقرار کند، ولی از طریق این راهها موفقیت چندانی به دست نیاورد. لذا سعی کرد که از طریق خلیج فارس ارتباطات تجاری را با شرق برقرار کند. نخستین روابط تجاری با اعزام آنتونی جنکینسن و برادران شرلی به ایران آغاز شد. نویسنده سپس فعالیت های کمپانی هند شرقی را در خلیج فارس تا اواخر قرن هجدهم شرح می دهد. در قسمت دیگر این فصل، نویسنده به چگونگی سرکوب دزدان دریایی و انعقاد قراردادهای تحت الحمایگی با شیوخ خلیج فارس می پردازد. این دوره که از آغاز قرن نوزدهم آغاز می شود، دوره سلطه بلامنازع بریتانیا در خلیج فارس است. این فصل با شرح فعالیت های بریتانیا در خلیج فارس در قرن بیستم پایان می یابد و طی آن به بررسی ارتباطات بریتانیا با ایران، عربستان و سایر شیخ نشینهای خلیج فارس می پردازد.

فصل هفتم به «بحرین و ادعای ایران» اختصاص دارد. در این فصل نویسنده به تشریح چگونگی نفوذ بریتانیا در بحرین می پردازد و طی آن قراردادهای تحت الحمایگی بریتانیا با شیوخ بحرین

توضیح می دهد. به این ترتیب بریتانیا با گسترش نفوذ خود در بحرین، نفوذ ایران را از بین می برد و به تدریج زمینه جدایی بحرین را از ایران فراهم می کند. وی می نویسد که از ۱۸۲۰ تا ۱۹۷۰ بحرین تحت الحمایه بریتانیا بود، اما ایران هیچ گاه این مسئله را نپذیرفت و همواره بحرین را بخشی از سرزمین ایران (استان چهاردهم) می دانست. اما ایران در این سال با استقلال بحرین موافقت کرد. اما وی توضیح نمی دهد که ایران به این دلیل با جدایی بحرین موافقت کرد که حاکمیت آن بر جزایر تنب و ابوموسی اعاده گردد.

فصل هشتم کتاب به «جنگ ایران ۱۸۵۶-۵۷» اختصاص دارد که در واقع جنگ انگلیس با ایران است. وی شرح می دهد که وقتی ایران هرات را در محاصره داشت، انگلستان برای منصرف کردن ایران از هرات، اقدام به لشکرکشی به بوشهر و اهواز کرد و این دو شهر را اشغال، نجام با معاهده صلح پاریس در ... ایران از هرات چشم پوشی کرد، در مقابل نیروهای انگلیسی خاک ایران را ترک کردند.

نکته ای که باید در پایان به آن اشاره در باره نام کتاب است. عنوان کتاب «ایران

و خلیج» بدون پسوند فارس است. امروزه بسیاری از نویسندگان غربی از همین عنوان جعلی استفاده می کنند، انتظاری هم از آنها نمی توان داشت زیرا یا از تاریخ بی اطلاع هستند و یا اینکه مصالح و منافع مادی خود را بیشتر از واقعیت های تاریخی و جغرافیایی در نظر می گیرند. اما استنڈیش، نویسنده این کتاب، عضو انجمن جغرافیایی سلطنتی لندن است و قاعداً باید با اسامی جغرافیایی آشنا باشد. علاوه بر آن وی به ادعای خود متخصص مسایل ایران و خلیج فارس است و قاعداً با نام تاریخی این منطقه آشنایی دارد زیرا که در متن کتاب نام تاریخی و واقعی این آبراه یعنی خلیج فارس را به کار برده است. حتی در تمام نقشه هایی که در کتاب آورده است مانند نقشه های مندرج در صفحات ۴، ۶۶، ۷۵، ۹۲ و ۱۵۲ نام خلیج فارس دیده می شود. بنابراین انتخاب نام جعلی برای عنوان کتاب هم با آنچه در متن آمده و هم با نقشه های کتاب در تضاد است. این تضاد را چگونه می توان توجیه کرد؟ جز اینکه بگوییم که روش های علمی تحقیق و مهمتر از آن صداقت علمی در این گونه تحقیقات جایگاهی ندارد.